

رویکرد روانکاوانه به آثار هنری از دیرباز در میان روانکاوان و منتقدان در حوزه نقد ادبی رایج بوده چنان که خود فروید با نقد روانکاوی داستایوفسکی و شکسپیر آغازگر این شیوه بود. چنین رویکردی به حوزه هنر و ادبیات در کشور ما نیز گرچه سابقه‌ای چندان طولانی ندارد اما همین میزان توجه، توانسته است جذابیت‌های بسیاری را در حوزه نقد ادبی به وجود آورد و به تبع، مخاطبان بیشتری را به سوی خود جلب کند.

دکتر محمد صنعتی، روانکاو و نویسنده معاصر کشورمان در زمره معدود افرادی است که توانسته دو حوزه روانکاوی و هنر را به خدمت یکدیگر درآورد و دو کتاب صادق هدایت و هراس از مرگ و تحلیل‌های روان‌شناختی در ادبیات و هنر از جمله آثار اوست که با داشتن چنین رویکردی به نگارش درآمده‌اند. پشت سر گذاشتن یکصدمین سال تولد پروین اعتصامی بهانه‌ای شد تا سراغ این روانپزشک شهیر کشورمان برویم و موضوع «جنسیت در اشعار پروین» را با تحلیل‌های روان‌شناختی او بازگوی کنیم.

پروین در میان اهل ادبیات به «شاعره‌ای که مردانه شعر می‌گوید» شهرت دارد، شاعره‌ای که با تکیه بر سنت قدما سروده‌هایش بیش از هر چیز، صبغه‌ای اخلاقی دارد؛ اما شعر و شاعر از نظر یک روانکاو می‌تواند تحلیلی دیگرگونه نیز داشته باشد، تحلیلی که با شیوه روانکاوانه، به لایه‌های درونی اثر و انگیزه‌های خالق آن نظر دارد و از نگاه

دکتر صنعتی این خصیصه پنهان در شعر پروین نه مردانه بودن شعر پروین که، غیرجنسی بودن اشعار اوست.

قبل از این که سراغ شعر پروین برویم ابتدا به عنوان مقدمه بفرمایید جنسیت از دیدگاه روان‌شناختی چه تعریفی دارد؟

وقتی از جنسیت حرف می‌زنیم ابتدا چند مفهوم به ذهنمان می‌رسد. اول تفاوت جنسی بین زن و مرد است بدین معنا که این دو، تفاوت‌های آناتومیکال با هم دارند یعنی اندام‌های تناسلی متفاوتی دارند و تفاوت‌های فیزیولوژیک که مربوط به هورمون‌هاست و نیز تفاوت‌های رفتاری که به گونه‌ای می‌توان گفت بخشی از این تفاوت‌ها نیز وابسته به تفاوت‌های فیزیولوژیک یا هورمونی است. دومین معنای جنسیت به معنی لذت جنسی است و سومین مفهوم آن در رابطه با تولد و تناسل است و این که رابطه جنسی در نهایت به تولید مثل می‌رسد که برای بقای نسل و بقای انواع لازم است.

البته ما تعریف دیگری هم از جنسیت داریم که به معنای رفتارهای وابسته به جنس است مثل این که به دلیل تفاوت‌های فیزیولوژیک، مردان پرخاشگرتر هستند یا موارد بسیار دیگری که همگی وابسته به فرهنگ هستند نظیر این که گفته می‌شود خانم‌ها غالباً متفعل‌اند، ناقص‌العقل‌اند و چیزهایی از این قبیل که غالباً توسط فرهنگ القا می‌شوند. گاهی هم از گفتمان زنانه و گفتمان مردانه حرف می‌زنند.

همان طور که مستحضرید بسیاری از صاحب‌نظران در مورد پروین بر این عقیده‌اند که اشعار او چه در مضمون و محتوا و چه در قالب و زبان، اشعاری مردانه است. سؤال این است که اصلاً جنسیت در شعر بر چه مبنایی ارزیابی می‌شود و دیگر این که آیا می‌توانیم جنسیت را در محتوا و مضمون جدای از زبان ببینیم؟

پروین شاعر محبوبی است و در این جامعه مدافعان بسیار دارد و مدتی پیش هم یک‌صدمین زادروز او بسیار باشکوه برگزار شد. و البته از خصوصیات محبوبیت او، که شاید در نوع خود کم‌نظیر باشد یکی این است که در سه دوره حاکمیت سیاسی یعنی دوره رضاشاه، محمدرضا شاه و دوران انقلاب اسلامی، هم برای حکومت‌ها محبوب بوده و از او حمایت می‌شده و هم توده‌ها او را دوست داشتند و با شعرش رابطه برقرار می‌کردند و با این که اشعاری در دم حاکمان زورگو و مستبد دارد ولی آن‌قدر خانمانه و موقر، استبداد و زورگویی را نقد کرده، که هیچ حاکمی با آن همانندسازی نکرد و نقد

استبداد پروین را به خود نگرفت. حتی رضاشاه که با او همزمان بود ظاهراً پیشنهاد کرده بود که او ندیمه ملکه شود؛ در سال‌های آخر حکومتش هم گویا برای پروین نشان و جایزه می‌فرستد که البته پروین آن را نمی‌پذیرد ولی به خاطر این سرکشی هم مجازات نمی‌شود، شاید به خاطر آن که زن بود، یا بخشی از اشرافیت حاکم بود، بالاخره پدرش اعتصام‌الملک بود و گرد او حلقه‌ای از اشرافیت و دانشگاهیان و اهل فضل جمع بودند که با او رفت و آمد داشتند. شاید هم علت، خصوصیت شعر او باشد که برانگیزاننده و برآشوبنده نبود و برای حاکمان نمی‌توانست تهدیدکننده باشد. شعری سلیس، روان، حتی گاه خوش آهنگ و در قالب مناظره‌ها و گفت‌وگوها و همراه با نکته‌سنجی‌ها و حاضر جوابی‌هایی که می‌تواند لبخندی به لب خواننده جاری سازد ولی تکان‌دهنده نیست، برآشوبنده نیست. از این رو همواره می‌توانست برای دانش‌آموزان دبستانی و دبیرستانی به عنوان شعری روان و آموزنده و بی‌خطر شناخته شده و برای نویسندگان کتب درسی نیز لااقل در ۵۰-۶۰ سال گذشته اشعاری مقبول بوده است. از کتب درسی زمان رضاشاه اطلاعی ندارم ولی فکر می‌کنم - و حتماً از دهه ۱۳۳۰ به بعد - هر کودک دبستانی با شعر پروین در کتب درسی آشنا می‌شد. در حالی که نویسندگان و شعرای مدرن ایران از دهه بیست به بعد، بخصوص شعرا و نویسندگان طراز اول، هیچ‌کدام اجازه ورود به کتب درسی را نداشتند، فقط شاید از نیمه دوم دهه ۴۰ و یا دهه ۵۰ آن هم به ندرت شاید نوشته‌ای از آنها وارد کتاب‌های درسی شده بود. البته دورانی که من در مدرسه بودم (که قطعاً به یاد ندارم شعر و قصه نو در کتب درسی بینم) در آن زمان نویسندگان و شعرای مدرن، یا چپ شناخته می‌شدند مانند فرخی، سایه، شاملو و اخوان، یا ضد حکومت شاه به شمار می‌آمدند مانند عشقی، هدایت و آل‌احمد و یا تابوشکن و منتقد فرهنگی بودند، باز هم مانند هدایت یا فروغ. از این گذشته، اساتید بزرگ دانشکده ادبیات هم بسیار سنت‌مدار و گذشته‌نگر بودند و به هیچ‌عنوان حرکت‌های نو در ادبیات را نمی‌پذیرفتند، چه در شعر و چه در نثر. بنابراین مسلم بود که شعرای شعر نو از نیما به بعد به عنوان شاعر به حساب نیابند. از این رو در جوی که اندیشه و بیان محدود بود و سانسور غالب، از همه مهم‌تر و در درجه اول سانسور عرفی و فرهنگی توده‌ها یا عوام بود (سانسوری که اغلب توسط خود مؤلف و با آگاهی از ارزش‌ها و اخلاق پذیرفته شده و تثبیت شده در جامعه اعمال می‌شد). و اگر نوشته‌ای می‌توانست از رواداری و ممیزی این سانسور عبور کند، بعد می‌رسید به سانسور دولتی که به جز جنبه سیاسی، از بسیاری جهات روادارتر از سانسور عرفی و عوام‌سالارانه



● دکتر محمد صنعتی (عکس از محمد زابلی)

توده‌ها بود. اگر از سانسور دولتی هم می‌گذشت، ممکن بود نتواند از ممیزی اساتید بزرگ ادبیات فارسی دانشگاه تهران بگذرد که باید آن را نقد آکادمیک بنامیم. و پس از آن برای ورود به کتب درسی باید از رواداری هیئت منتخب فرهنگ و آموزش و پرورش نظام (که بخش دیگری از سیستم نقد ادبی محسوب می‌شد و علاوه بر کتب درسی می‌توانست بر انتخاب کتاب سال هم نظارت داشته باشد البته ممکن بود هیئت منتخب دیگری در آن وزارتخانه این کار را انجام می‌داده) و پس از گذشتن از این خوان‌ها، تازه می‌رسید به فیلتر نقد مطبوعاتی و غیردانشگاهی. از این رو شعرا و نویسندگان محدودی بودند که می‌توانستند از چهار خوان سانسور عرفی و توده‌ای، سانسور دولتی، سانسور آکادمیک و سانسور مطبوعاتی و غیرآکادمیک بگذرند و به کتب درسی راه یابند و پروین اعتصامی یکی از این نوادر بوده است که شعرش از نظر حاکمان سیاسی و فرهنگی بی‌خطر و مفید ارزیابی می‌شد.

به این ترتیب مقبولیت اشعار پروین را در روزگار خود به عنوان حسن نمی‌توان

تلقی کرد؟

این حسن است یا عیب نمی‌دانم، ولی اغلب شعرا و نویسندگان کلاسیک که در چارچوب باورها و ارزش‌های پذیرفته شده جامعه آثار خود را خلق می‌کردند این گونه بودند؛ یعنی از این چهار سانسور دولتی، توده‌ای، آکادمیک و مطبوعاتی به راحتی می‌گذشتند. هم مورد تأیید حکومت‌ها بودند و هم محبوب توده‌ها و هم مقبول آکادمی و رسانه‌ها، تنها ممکن بود از نظر روشنفکران و یا هنرمندان آوانگارد و پیشرو با ارزش نباشند که در جوامع جهان سوم گروه بسیار کوچک و اغلب کم‌قدرتی هستند. این گروه شاید هیچ‌گاه شعر پروین و شعرایی مانند او را نمی‌توانستند بپذیرند و اینها خودگروهی بودند که هم از طرف حکومت‌ها طرد می‌شدند، هم از طرف توده‌های مردم و هم از طرف آکادمی‌ها؛ گرچه احتمالاً در درازمدت ممکن است بسیار هم اثرگذار باشند.

به هر تقدیر پروین همواره در جامعه ایران، شاعری محبوب بوده است؛ محبوب و با ایمازی معصوم و مظلوم و این دو ویژگی آخر است که به او نوعی تقدس می‌دهد و نقد شعر او را مشکل می‌کند. معصومیت و مظلومیت او، هم در چهره بی‌پیرایه، نجابت معصومانه و سیمای کودکانه‌اش و هم در مضامین و محتوای شعرهایش و شاید به سبب سادگی و بی‌پیرایگی زبان شعریش حضور داشتند و از او همواره شاعری مردم‌پسند و پرطرفدار - به ویژه بین مردمان میانسال به بالا - خلق کرده است، نسل جوان معمولاً از پند

و اندرز خوششان نمی‌آید البته شاید عوامل دیگری هم در شهرت و محبوبیت او بین مردم دخیل بوده، مثلاً مرگ زودهنگام و غیرطبیعی او، همان‌گونه که در مورد فروغ فرخزاد، میرزاده عشقی، فرزخی یزدی، صمد بهرنگی و هدایت، آل احمد و دکتر شریعتی می‌توانست یکی از عوامل مهم برای جلب توجه بیشتر مردم به آنها باشد؛ بخصوص گزارش مظلومانه بودن و ناروا بودن مرگ آنها تا حد شهادت؛ مثلاً در مورد پروین و صمد بهرنگی و... که به اسطوره‌ای شباهت دارد.

### مرگ او مگر در نتیجه سهل‌انگاری پزشکی نبوده؟

شاید بوده ولی ما واقعیت‌های مربوط به بیماری و مرگ او را از طریق روایت‌ها شنیده‌ایم و آنچه گزارش شده این است که پزشک معالج او بیماری تیفوئید را برای پروین تشخیص می‌دهد ولی داروی مؤثر بر آن را تجویز نمی‌کند! البته از این سهل‌انگاری‌ها یا اشتباهات و کوتاهی‌ها در سیستم پزشکی دیده می‌شود ولی وقتی می‌دانیم که داروی مؤثر و انتخابی تیفوئید که کلرامفنیکل بوده تقریباً ۹-۸ سال پس از مرگ پروین کشف شده است یعنی در ۱۹۴۹؛ آن وقت ممکن است به صحت گزارش‌ها تردید کنیم. (البته اکنون از داروهای جدیدتری برای درمان تیفوئید استفاده می‌شود) شاید درمان‌های سنتی به هنگام بیماری پروین وجود داشته، ولی می‌دانیم که آنها تأثیر نسبتاً قطعی و قابل توجه بر تیفوئید نداشتند. شاید آنتی بیوتیک‌های دیگری هم تجویز می‌شده ولی نمی‌دانیم که پزشک برای او چه دارویی تجویز کرده بوده و به احتمال قوی پرونده پزشکی او هم در دست نیست و بنابراین گزارش مرگ او تا حدودی اسطوره‌ای شده است بخصوص در جامعه مرگ‌اندیش ما که گزارشگران مرگ، در اسطوره‌پردازی مرگ مظلومانه بسیار توانمندند. بخصوص اگر در مورد مرگ آدم مشهوری ابهام و ابهام هم وجود داشته باشد چون بالاخره در فرهنگ ما مظلومیت، ارزشی والاست و به سرعت به تقدس می‌رسد بنابراین برای نقد آن باید مراقب سوء برداشت‌ها و سوء تفاهم‌ها بود.

آیا این مظلومیت و معصومیت که شاید بیشتر به عنوان خصوصیتی زنانه

تعریف شده باشد، نظر آنها را که شعر پروین را مردانه می‌دانند رد نمی‌کند؟

گرچه همانطور که می‌گویید در یک جامعه مردسالار مانند جامعه ما زنان قاعداً بزرگ‌ترین اقلیت مظلوم و سرکوب شده‌اند، ولی اسطوره‌ها و الگوهای معصومیت و

مظلومیت در فرهنگ ما غالباً مردند از سیاوش و سهراب و اسفندیار و فرود گرفته، که اسطوره‌های پیش از اسلام هستند تا اسوه‌های معصومیت در مذهب ما و دیگر ادیان! از این نظر نمی‌توان گفت که معصومیت و مظلومیت خصوصیت زنانه است بخصوص برای زنی که وارد فعالیت‌های اجتماعی می‌شود. الگوی عرفی معصومیت و ایمازی که بسیار در نوشته‌ها، قصه و نمایش و فیلم یا در شعر و نقاشی می‌بینیم، الگو و ایماز کودک است که پس از انقلاب هم حضور چشمگیری در سینمای ایران داشته است. همان طور که قبلاً گفتیم پروین اعتصامی هم با چهره ساده و کودکانه‌ای شناخته می‌شود که نشانه معصومیت است، معصومیتی که به مرگی مظلومانه پیوند می‌خورد.

**به این ترتیب شما وجه کودکانه و معصومانه اشعار پروین را غالب می‌دانید؟**

نخیر، وجه کودکانه در شعرش غالب نیست. قصیده‌های او که زندگی‌گریز و به شدت مرگ‌اندیش است عرفانی‌اند بقیه شعرها دارای خصوصیتی دوگانه یا متناقض‌اند. از آن‌جا که غالباً اندرزگوست بنابراین بیشتر پدرا نه یا مادرا نه جلوه می‌کند، به اصطلاح والد‌مآب است، شاید بشود گفت که پس از سعدی در گلستان، پروین مشهورترین شاعر پارسی زبان پندآموزست، البته تا آنجا که من می‌شناسم. ولی از سوی دیگر همین شعرهای پندآموز که به شکل مناظره و گفت‌وگو سروده شده به لحاظ به کارگیری عناصر حیوانی، گیاهی یا حتی جمادی (مثل تابه و دیگ، دلو، سوزن، زنجیر، تیر و کمان، شانه و آئینه) گرچه بخصوص در مورد عناصر حیوانی مانند گفت‌وگوی مورچه و فیل، ماهیخوار و ماهی، گنجشک و کبوتر، روباه و ماکیان، زاغ و طاووس، سگ و گربه، گربه و شیر ژیان و مور و مار ممکن است یادآور کلیله و دمنه یا موش و گربه عبید زاکانی باشد یا وقتی به لاله و نرگس، گل و بلبل، شاهد و شمع، طوطی و شکر، شمع و پروانه می‌رسد یادآور بسیاری از اشعار کلاسیک فارسی است ولی در ضمن خیلی از آنها شبیه قصه‌های کودکان است با زبانی ساده، بی‌پیرایه، مستقیم و با حضور حیوانات و گیاهان و اشیای سخنگو. نیز خواندم که محمد استعلامی پروین را پیشگام ادبیات کودکان دانسته ولی به هر صورت در هر دو حالت - چه والد‌مآبانه و چه کودکانه - شعر او این معصومیت را نیز القاء می‌کند.

**به اشعار عرفانی و مرگ‌اندیش پروین اشاره کردید آیا می‌توان این اشعار را**

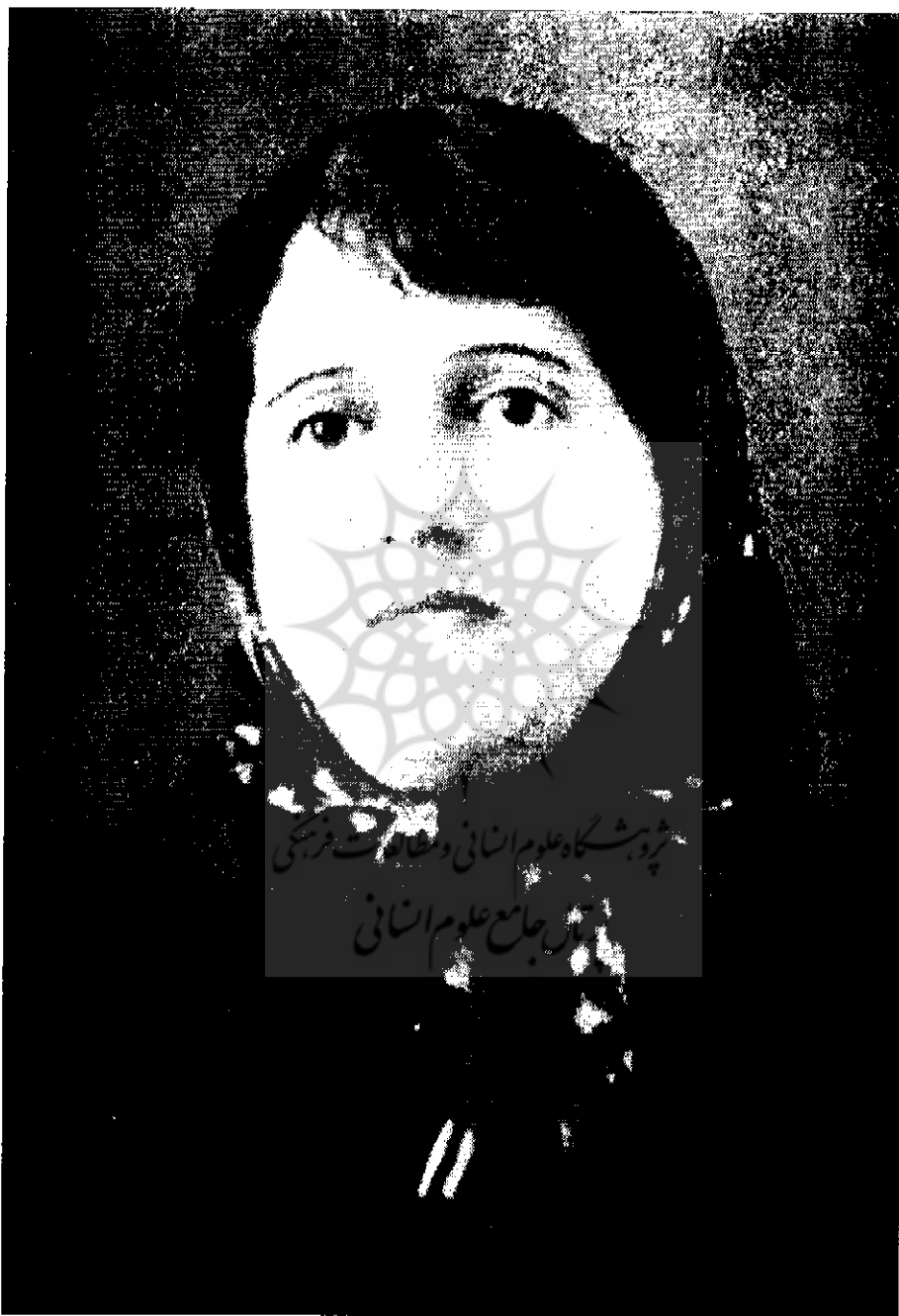
**واجد خصوصیتی مردانه دانست؟**

من مقاله دکتر عبدالحسین زرین کوب با عنوان «زنی مردانه در قلمرو شعر و عرفان» را خواندم و یک بار دیگر شعرهای پروین را مرور کردم، با این که اشعار پروین توسط متولیان دانشگاهی ادبیات سستی ایران با اشعار سعدی، حافظ، مولوی و ناصرخسرو مقایسه شده اما بدون تعارف حتی در اشعار عرفانی وقتی شعر حافظ و سعدی و مولوی را می‌خوانید می‌توانید احساس‌های مردانه این شاعران را در شعرشان آشکار ببینید، از رابطه حرف می‌زنند، از رابطه‌های انسانی که در آن احساس‌های انسانی و ناگزیر، احساس‌ها و نگرش‌های مردانه آنها جلوه‌ای ملموس دارد، حتی از احساس‌های خود در رابطه با جنس مخالف می‌گویند، درباره دیگر ابعاد جنسی صحبت می‌کنند. اما شعر پروین غالباً چنین خصوصیتی ندارد که مردانه به حساب آید مگر آن‌که هر سخن عرفانی را مردانه بدانیم! یا آنجا که شعر بیش از آن که به تجربه‌های شاعرانه و زندگی زیسته و احساس‌ها و تجربه‌های شخصی شاعر بپردازد، به منطق و اخلاق روی آورد! و ما هر چه منطقی و اخلاقی است مردانه تلقی کنیم؛ در برابر زنانه، که به هر چه احساسی و غریزی و خردگریز است می‌گویند. یعنی کلیشه‌های جامعه مردسالار! که مردان را با عقل و منطق می‌شناسد و زنان را با احساسات و عواطف! در این صورت شعر پروین که یا عرفانی است و یا منطقی و اخلاقی می‌تواند مردانه طبقه‌بندی شود زیرا همه این‌ها همان گفتمان مردانه یا معیارها و ارزش‌های جامعه مردسالار ایرانی است والا شعر پروین به معنای دقیق کلمه می‌تواند «غیرجنسی» تلقی شود یعنی نه مردانه است و نه زنانه البته هیچ کدام را نباید مطلق تلقی کرد زیرا پروین در بخشی از اشعار خود هم اندیشه‌ها و معیارهای اخلاقی جهان مردانه را بازتاب می‌دهد و هم از سوی دیگر در چند شعر درباره خودش و چند شعر دیگر درباره زنان باورهای تحمیل شده به شخصیت زنان وابسته را بازتولید می‌کند. در چند شعر نیز از حقوق زنان و کشف حجاب سخن می‌گوید ولی به طور غالب نه می‌توان به شعر او، شعر مردانه اطلاق کرد و نه شعر زنانه.

اگر به قصیده‌ها که بیشتر اشعار عرفانی او را شامل می‌شود نگاه کنیم، اثری از جنسیت نمی‌بینیم، در مناظره‌ها هم همین طور، گفت‌وگوهایی بین حیوانات و گیاهان و جمادات است که بخصوص در زبان فارسی فاقد جنسیت هستند و به شاعر این فرصت را داده‌اند که بتواند جنسیت خود را پشت غیرجنسی بودن نام این ابژه‌ها و ضمیر سوم شخص در زبان فارسی مخفی کند یا از آن بگریزد.

در مورد تحلیل‌هایی که شعرهای پروین را زنانه می‌دانند نظر تان چیست؟





خانم دکتر روح‌انگیز کراچی در کتاب خود، پروین اعتصامی به حوزه محسوسات می‌پردازد و اعتقاد دارد که «پروین بیش از هر شاعر دیگری از واژه‌هایی چون سوزن، نخ، رفوگر، وصله، جامه، پیرهن، قبا، درزی، مطبخ، دیگ، تاوه، لویبا، نخود، سیر، پیاز، عدس، جاروب، دلسوزی و تیمارداری استفاده کرده، واژه‌هایی که «نشان‌دهنده زبان زنانه است» و ادامه می‌دهد که «به استناد همین بخش از کاربرد زبان است که ادعای زنانه بودن زبان شعر پروین را می‌توان مطرح کرد» (ص ۶۱). گرچه شاید حرف درستی باشد که زنان خانه‌دار بیشتر با این واژه‌ها سروکار دارند ولی در اشعار پروین این واژه‌ها غالب نیستند، او به همان اندازه و یا بسیار بیش از آن‌که نام اشیاء درون آشپزخانه یا وسایل خیاطی را به کار برد، از نام حیوانات و جانوران و گیاهان، شاه و قاضی و محتسب و دزد و عیار و شاهد و شمع و باغ و برزیگر و قباد و بزرگمهر و انوشیروان و غیره استفاده کرده یا از زبان عرفانی که به دشواری می‌توان آنها را زنانه دانست و تازه اگر هم ناگزیر براساس این نام‌های خانگی بخواهیم شعر پروین را ارزیابی کنیم بیشتر می‌توان متوجه شاعری شد که در خانه منزوی است. گزارش‌های گوناگونی نیز بر این واقعیت تأکید دارند که پروین زنی منزوی بوده است. مثلاً خانم دکتر کراچی می‌نویسد: «... متانت و انزواطلبی شاعر را نتوانستند به فساد تعبیر کنند» (ص ۳۶). یا شفیعی کدکنی می‌نویسد: «او شاعری اجتماعی و زنی منزوی بود».

اگر استفاده از واژه‌های مربوط به لوازم خانه در اشعار پروین حاکی از زنانه بودن اشعار او نیست پس نشانه چیست؟  
گفتم که در کنار تفسیر زنانگی، بیشتر می‌توان از خانه‌نشینی و انزوا سخن گفت گرچه بسیاری از منتقدین توجه به اشیاء خانگی را نشانه زنانگی می‌دانند مثلاً کتابیون مزداپور (در یادواره اختر چرخ ادب ص ۸۲) آن را به طرز برداشت زن از دنیا تعبیر می‌کند، ولی آیا صرف استفاده از اشیاء خانگی در شعر حتی اگر وجه غالب اشعار یک شاعر باشد، که در مورد پروین ابداً چنین نیست می‌تواند نشانه زنانگی باشد؟ در تحلیل اشعار اخوان ثالث توجه من به واژه‌هایی جلب شد که به گونه‌ای مربوط به زمان می‌شد و در برخی از دفترهای شعر اخوان وجه غالب عناوین اشعار او بود، بنابراین می‌توانستم بگویم که اخوان با زمان درگیری داشته است اما شاید شما بتوانید مشابه نام‌های اشیاء خانگی شعر پروین را در مثنوی مولوی هم بیابید، ولی وجه غالب اشعار او نیست. در اشعار پروین هم اگر به دقت نظر کنید در اشعار عرفانی او طبعاً اثری از این اشیاء نیست. در

گفت وگوها هم بسیار بیشتر از اشیاء خانگی، نام‌های غیرخانگی را مشاهده می‌کنیم. در برابر «سوزن، نخ، رفوگر، وصله، جامه، پیرهن، قبا، عدس، کشک، نان، سفره، دختر، مادر، جاروب...» (که از کتاب خانم کراچی نقل می‌کنم)، با واژه‌هایی مانند غار و گنج، برزگر و گدا، بنفشه و باغبان، ماهیخوار و ماهی، سنگ و گریه، الماس و گوهر فروش، مور و مار، شمع و پروانه، تیر و کمان و تا بخواهید واژه‌های اخلاقی، صوفیانه یا در رابطه با ظلم و ستم و توانگری و فقر و غیره هست. در واقع و البته به نسبت شاید به کارگیری نام حیوانات، پرندگان و جانوران و گل و گیاه در شعر پروین بسیار بیشتر از استفاده از نام اشیاء خانگی باشد که بیشتر مربوط می‌شود به سنت ادبیات فارسی استفاده از استعاره و تمثیل و حکایت‌هایی که مانند کلبه و دمنه پر از عناصر حیوانی و گریز از پرداختن به روابط و واقعیت انسانی است. در مثنوی مولوی هم که به روابط انسانی می‌پردازد، باز گفت‌وگو بین حیوانات یا استفاده از نام جانوران و گیاهان فراوان است. ولی این واژه‌ها در شعر پروین در کنار نام اشیاء خانگی بیشتر می‌تواند نشانه همان گریز از پرداختن به روابط انسانی یا زندگی زیسته شاعر باشد تا میادا «من» شخصی و خصوصی شاعر بر ملا شود؛ نکته‌ای که اخوان ثالث در مورد پروین اعتصامی به درستی بر آن انگشت گذارد.

**اگر استفاده از اشیاء و گفت‌وگوی حیوانات در شعر را نشانه حذف من خصوصی شاعر بدانیم آیا این ایراد را بر اشعار سنتی و عرفانی که از این قالب‌ها بسیار استفاده کرده‌اند نمی‌توان وارد دانست؟**

البته که می‌توان وارد دانست. در فرهنگ‌های سنتی و پیشامدرن - به خصوص در فرهنگ‌های شرقی - فردیتی وجود ندارد. شاید شاعران و هنرمندان گاهی از این قاعده عدول می‌کردند و از سعدیا، حافظا و غیره سخن می‌گفتند ولی حتی در آنجا سعدیا، حافظا و یا هر تخلص دیگری، اشاره به «من انسانی» و به ویژه انسانی مذکر دارد که دال بر انسان نوعی و من حقیقت جوی شاعر است که بیشتر منی عقلایی است تا «فردیتی مدرن» و به هر حال من شخصی نیست. این شاید مشکل اساسی حکمت و عرفان ما نیز بوده است که به صورت غالب به فلسفه اولی و اخلاقی پرداخته و اگر هم به خودشناسی اشاره کرده ولی از حیطه خداشناسی و اخلاق به ندرت فراتر رفته است و بخصوص پرداختن به «من» شخصی انگار گونه‌ای منیت تلقی می‌شده و مذموم بوده، منیت به معنای خودخواهی، عجب و تکبر. به هر حال «فردیت» و هویت فردی در فرهنگ‌های پیشامدرن چندان مطرح نبوده است ولی از آغاز مشروطیت در شعر برخی شعرا گهگاه

می‌بینیم که «من» فردی شاعر در شعرش سخن می‌گوید. پروین در جایی که مستقیماً به خودش می‌پردازد، قطعه‌ای است که برای سنگ مزار خود گفته و یا شعری که در مرگ پدر سروده و این هر دو در رابطه با مرگ است، مرگ سوژه و مرگ ابژه؛ که می‌توانند به جای هم قرار گیرند یعنی انگار فقط در مرگ است که شاعر می‌تواند احساس‌های خود را دریابد و بیان کند یعنی احساس دختری به پدرش. البته آن هم احساس بسیار محدود به پدری که به شدت آرمانی شده یا شاعری که در اشعار عرفانی‌اش در همان چارچوب عرفان زندگی‌گریز، کراراً از درد و رنج زندگی این جهان سخن گفته، در سوگ پدر و مرگ محتوم خویش، از درد و رنج مرگ و خاک سیاهی حرف می‌زند که ناگزیر بر بالین او خواهد بود. در شعر «بی پدر» باز هم احساس‌های دخترکی یتیم و بی‌مادر بر سر خاک پدر بیان شده است. البته شعرهایی هم هست که شاید بتوان آنها را زنانه خواند مثل «سفر اشک» یا «گوهر اشک». مردان نمی‌توانند تا به این حد اشک و گریه را ستایش کنند و ارزشمند بدانند. پروین چندین شعر در بزرگداشت «اشک» و گریه دارد مثل شعر مشهور «اشک یتیم» یا «گوهر اشک» یا در «قلب مجروح»، که در هر سه، شاعر اشک را با دُر و گوهر مقایسه می‌کند تا برتری اشک را اثبات کند.

**بعضی هم برای اثبات احساس‌های زنانه در شعر پروین، یکی دو شعری را شاهد می‌آورند که وی از احساس مادری حرف می‌زند.**

بله مثل «حدیث مهر» که گفت‌وگوی گنجشک و کبوتر است یا «ای گریه» که مهر مادری گریه است یا «لطف حق» که مربوط به مادر موسی (ع) است که وی را در سبطی به نیل می‌اندازد تا «دایه‌اش سیلاب و موجش مادر...» باشد و یا شعری با عنوان «مادر دورانیش» که اندرز ماکیان است به مرغکان خویش. و البته شعر مشهور «طفل یتیم» که شاید مشهورترین شعر کتب درسی نیم قرن گذشته باشد با مطلع «کودکی کوزه‌ای شکست و گریست» و شکوه او از بی‌مادری:

روی مادر ندیده‌ام هرگز  
چشم طفل یتیم، روشن نیست  
کودکان گریه می‌کنند و مرا  
فرستی بهر گریه کردن نیست

می‌بینید باز هم در ستایش «اشک» :

اشک من، گوهر بناگوشم اگر گوهری به گردن نیست.

من ممکن است همان طور که گفتم از نظر «اشک ستایی» شعر پروین را «زنانه» بدانم شعری که در ضمن سرشار است از «رنج ستایی» و شکوه فقر و تیره‌بختی و فقدان! کافی است فقط به عناوین اشعار دیوان او نگاه کنید و مصداق‌های ادعای مرا بیابید. به هر حال برگردیم به مسئله «بی‌مادری» شعر «تیره‌بخت» که باز هم درباره «بی‌مادری» است و در برابر این دو سه شعر با مضمون «بی‌مادری» چند شعر در مضمون «بی‌پدری» داریم، مثل «بی‌پدر» با مطلع «بر سر خاک پدر دخترکی» یا «قلب مجروح»، «دمی کودکی به دامن مادر گریست زار» و بالاخره در تعزیت پدر که در مورد بی‌پدر شدن خود شاعر است.

به این ترتیب خاستگاه اشعاری را که از احساس مادری حرف می‌زنند چه

می‌دانید؟

اگر کسی بگوید آن دو سه شعر در رابطه با مادر اثبات زنانگی در شعر پروین و احساس‌های زنانه و مادرانه پروین است، اولاً پروین هیچ‌گاه خود احساس‌های مادرانه را تجربه نکرد و این اشعار هم نشانه آرزوی مادری نیست، بیشتر نگاه «والدمآب» او را نشان می‌دهد! در آنجا که مرغ و ماکیان یا موش بچه‌های خود را اندرز می‌دهند که بیشتر می‌تواند نشانه هراس پروین باشد از «بی‌مادر» شدن و به همان اندازه هراس از «بی‌پدری» در اشعاری که از یتیم بودن و بی‌پدری سخن می‌رود. اگر بخواهیم خاستگاه‌های احساسی این اشعار را در پروین و روان‌شناسی او بیابیم یعنی «در من» شاعر، اشعار پروین به جز دو شعر «در تعزیت پدر» و «سنگ مزار شاعر» و چند بیت این‌جا و آنجا که مستقیماً به زندگی خود شاعر باز می‌گردد بقیه در مورد «سوم شخص» یا «دیگری» است و ما فقط غیر مستقیم می‌توانیم آنها را «فرا فکنی» احساس‌ها و عواطف و پاره‌هایی از «من» یا «ego» شاعر بدانیم آن هم پس از لحاظ کردن «مکانیسم‌های دفاعی» در ناخودآگاه شاعر، برای رسیدن به اصل احساس و اندیشه و تکانه (impulse) که در ذهن شاعر برانگیزاننده آن مضمون بوده است.

ممکن است منظورتان را با مصداقی بگویید که روشن‌تر شود؟

بینید نویسنده و شاعر، یا قصه و شعر خود را با زاوی اول شخص روایت می‌کنند در



● دو عکس از خانه پروین اعتصامی

این صورت یا روایت آنها گونه‌ای «خود سرگذشت نگاری» یا اتوبیوگرافی است و با تاریخچه زندگی شخصی آنها و تاریخ جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرده‌اند همخوانی دارد بنابراین می‌گوییم راوی، «من» نویسنده یا شاعر است مانند راوی در سنگی بر گوری آل‌احمد یا مقدمه دیوان عارف قزوینی که هر دو «اتوبیوگرافی» هستند ولی در بوف کور هدایت - برخلاف بسیاری از نقد و تحلیل‌ها از جمله مقاله «هدایت بوف کور» که آل‌احمد نوشت - راوی همان «من» نویسنده نیست با این‌که روایت اول شخص است چون با تاریخچه زندگی هدایت و وقایع آن همخوانی ندارد. راوی در چند دوره تاریخی زندگی می‌کند که از حدود سه هزار سال پیش شروع می‌شود تا می‌رسد به زمان نوشته شدن رمان راوی و دیگر شخصیت‌های قصه بارها با هم جایگزین می‌شوند و هزار دلیل دیگر و از آن جمله این‌که خود نویسنده «من» خود را با «من» راوی واحد نمی‌داند. در این جا تحلیل‌گر می‌تواند بگوید که نه تنها راوی بلکه دیگر شخصیت‌های قصه بازتاب پاره‌هایی از من نویسنده هستند: بازتاب آرزوها، ترس‌ها، نگرش‌ها و ایستارها، یا کشمکش‌ها و تضادها و امیال غریزی او و نیز عناصر و ساختار قصه می‌تواند هم به زندگی شخصی نویسنده ارجاع داشته باشد و هم به تاریخ زیسته جامعه و فرهنگ او، ولی وقتی قصه‌ای یا شعری روایت سوم شخص است با این‌که نمی‌توان با توجه به متن، آن را اتوبیوگرافی خواند، گرچه در واقع اتوبیوگرافی باشد که نویسنده و شاعر با عوض کردن راوی به سوم شخص، خود را پشت او پنهان کرده و این را باید از قرینه‌ها و شواهد متن با تاریخچه زندگی نویسنده و تاریخ جامعه او استخراج کرد همان‌گونه که من در تحلیل فیلم‌های تارکوفسکی در کتاب زمان و نامیرایی با عنایت به «دفتر خاطرات کارگردان» و کتاب او تحت عنوان پیکر سازی در رمان انجام دادم ولی اصولاً روایت سوم شخص را باید همان‌گونه تحلیل کرد که روایت اول شخص از نوع دوم را یعنی آنچه کاملاً اتوبیوگرافی نیست ولی جنبه‌هایی از احساس‌ها، اندیشه‌ها، امیال غریزی و نگرش‌ها و تکانه‌های نویسنده را بازتاب می‌دهد. از این نظر بین بوف کور هدایت، مدیر مدرسه آل‌احمد، سنگ صبور چوبک و شازده احتجاب گلشیری و شعرهای پروین یا بوستان سعدی فرقی نیست.

با توجه به این که گفتید روایت سوم شخص جنبه‌هایی از احساس‌ها و اندیشه‌های نویسنده را بازتاب می‌دهد چرا احساس‌ها و اندیشه‌های سوم شخص اشعار پروین را معطوف به زنانگی نمی‌دانید؟

در مضمون «بی پدری» و «بی مادری» در شعر پروین که به جز «در تعزیت پدر» که «خود سرگذشت نگارانه» است، بقیه ربطی به تاریخچه زندگی پروین ندارد. پروین از سی و پنج سال عمر خود - به جز چند ماهی که به خانه شوهر رفت - تا مرگ پدر حدود ۳۰ سال در کنار پدر و مادر زندگی کرد و هرگز تجربه یتیم بودن نداشت چرا که دختر اعتصام الملک بود و مانند میرزاده عشقی و صادق هدایت از طبقه اشراف. بنابراین تجربه فقر و ناداری را هم نداشت، پس اگر از بی پدری و بی مادری حرف می‌زند در واقع از چنین وضعیتی هراس دارد نگران چنین اتفاقی است. اضطراب جدایی و از دست دادن است که او را رنج می‌دهد و «در تعزیت پدر» به اوج می‌رسد و وقتی که مهم‌ترین تکیه‌گاه خود را از دست می‌دهد.

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل

تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من  
و مرگی که در تمام اشعار عرفانی او رهایی از زندان تن و رستگاری است به ناگاه  
خود، زندانی هولناک می‌شود.  
«خاک، زندان تو گشت ای مه زندانی من».

در قطعه «سنگ مزار» خود نیز به همین اندازه از مرگ شاکی است و خاک را سیاه می‌داند: «این که خاک سیهش بالین است» یا

خاک در دیده، بسی جانفرساست      سنگ، بر سینه، بسی سنگین است

و مرگ برای او و همه انسان‌ها آخرین منزل هستی و نشانه مسکینی است:

آدمی هر چه توانگر باشد      چون بدین نقطه رسد، مسکین است

و به این ترتیب بین مرگ «مجازی» در اندیشه عرفانی و «مرگ» واقعی در زندگی او بسی فاصله هست و همه اندیشه‌های عرفانی او را واژگون و خنثی می‌کند و یا معنای دیگری به آنها می‌دهد.

آیا می‌توان گفت احساس عام هراس از مرگ بر احساس زنانه مفهوم مادری در اشعار مربوط به مادر غلبه کرده است؟

در واقع انکار هراس از مرگ و نفی دردناک بودن مردن در آن اشعار عرفانی پروین را می‌توان، دفاعی در برابر آن هراس و دردی دانست که خود را در «مرگ پدر» که «مرگ ابژه» یا «مرگ ابژه عشق» یا «مرگ دیگری» است در وهله نخست نشان می‌دهد و «مرگ خود» که «مرگ سوژه» است در وهله دوم و در نهایت جلوه‌گر می‌شود. در واقع با از



دست دادن ابژه است که تکیه‌گاه خود را از دست می‌دهد، بی‌سر و سامان، سر به گریبان، تنها و مهجور و حیران و بی‌نگهبان می‌شود: «ای عجب، بعد تو با کیست نگهبانی من» و این «مرگ ابژه» است که به ویرانی «من» او یا «مرگ سوژه» می‌رسد. مرگ «من»ی که به «ابژه» وابسته است. پروین گرچه اشعاری در مورد کار و دانش و تلاش که جلوه‌های زندگی است دارد ولی نشانه‌های «وابستگی» را به فراوانی، هم در شعرش و هم در زندگی‌اش به صورت اضطراب جدایی و فقدان می‌توان دید مضامینی مانند «یتیم» (بی‌پدری و بی‌مادری) تنهایی و فقر در شعر او به سوی فقدان و مرگ است. او آنقدر به پدر، مادر و خانه وابسته است که دور شدن و جدایی از آنها را خطری نابودکننده می‌بیند. لافل در دو شعر، اندرز مستقیم و آشکار او «ماندن در خانه» یا دور نشدن از مکان آشناست. در شعر «کمان قضا» موشی به بچه خود می‌گوید که از خانه دور نشود و به مکان بیگانه نرود، بچه موش می‌رود و به تله می‌افتد. شعر دیگر «کودک آرزومند» است که در آن مرغی به جوجه خود پند می‌دهد که:

ای نور دیده، از همه آفاق خوشتر است

آرامگاه لانه و خواب شبانه‌ای

در این دو شعر هم این مادر است که اندرز می‌دهد، ولی اندرز او بیش از آنکه از زنانگی خبر دهد از «وابستگی» است که ما را آگاه می‌کند، از «اضطراب جدایی» و «رنج فقدان» مگر آنکه «وابستگی» را خصوصیت بارز زنان در جامعه مردسالار بدانیم که البته واقعیت تاسف‌باری است.

به جز تحلیل مفهوم وابستگی به عنوان خصوصیتی زنانه در اشعار پروین چه تحلیل دیگری می‌توان از این خصوصیت داشت؟

در جامعه ما که به شکل غالب، جامعه‌ای وابسته است این خصوصیت گرچه بیشتر در زنان دیده می‌شود، ولی لزوماً زنانه یا فقط زنانه نیست. همان‌گونه که رنج فقر و فقدان و محرومیت هم فقط خصوصیتی زنانه نیست هراس از مرگ، اضطراب جدایی و درد از دست دادگی را از رودکی و مولوی و نظامی و حافظ می‌بینیم تا نیما و صادق هدایت. در صادق هدایت هم اضطراب جدایی و فقدان بارز بود. او نیز مانند پروین همواره تا مرگ در خانه پدری ماند. بی‌یار و همدم و گویی همواره فرزند رنج و ناخشنودی بود، گرچه از نظر فکری ۱۸۰ درجه با هم تفاوت داشتند. هدایت ذهنی مدرن داشت و پروین در چارچوب اخلاق و ارزش‌های سنتی زندگی می‌کرد و شاید همین چارچوب و تکیه‌گاهی

امن مانند پدر بود که می توانست زیر سایه اش به زندگی خود ادامه دهد.

### این زیر سایه پدر یا یک مرد زندگی کردن، زنانه نیست؟

نه لزوماً. نه به عنوان شاخص بیولوژیک یا به اصطلاح طبیعی، ولی ظاهراً چون جامعه مردسالار است بنابراین تصور می شود مردان استقلال دارند و زنان اغلب وابسته اند. پس یک ویژگی فرهنگی و اکتسابی است ولی می دانیم که جوامع هم مستقل و وابسته دارند و جامعه ما جامعه ای در کل وابسته است. از این گذشته اگر نامه های صادق هدایت به پدرش را خوانده باشید دیده اید که آدمی به ظاهر سرکش و با ذهنیتی مدرن مانند هدایت، پدرش را «خداوندگارا» خطاب می کند! گرچه، هم از بوف کور و هم از دیگر آثار هدایت و هم از اطلاعاتی که در مورد زندگی داریم می دانیم که رابطه خوبی هم با خانواده اش نداشته و یک دوسوگرایی احساسی (Ambivalency) بر رابطه او با پدر حاکم بوده است. او را دوست داشته و به او متکی بوده و در عین حال از او می ترسیده، به او خشمگین بوده و در هدایت این احساس تا تنفر و آرزوی ناخودآگاه به نابودی پدر پیش می رفته (نگاه کنید به بوف کور، توپ مرواری و جنگ با استبداد پدرسالارانه) ولی در پروین به ظاهر با عشق و احترام و اتکاء به پدری ادامه می یابد که قدر قدرت است و شاید مهربان ولی در ضمن نه اجازه می دهد که پروین پیش از ازدواج اشعارش را به نام خود منتشر کند (بنابراین همه تصور می کنند این اشعار را مردی سروده است) و نه اجازه می دهد که پروین به دلخواه خود ازدواج کند یا نکند. بنابراین مانند پدران سنتی مستبد است و در خانه او «قانون پدر» مطاع. و شاید این که در دیوان پروین با چند محور اصلی رویارویم همان طور که گفتم همه می تواند از نشانه های وابستگی نیز باشد که یکی اضطراب جدایی و فقدان است؛ چه فقدان پدر و مادر و تکیه گاه باشد که در اشعار مربوط به یتیمی، بی پدری و بی مادری تظاهر می یابد و یا ترس از جدایی و دور شدن از خانه و بیگانه هراسی، چه فقدان تکیه گاه. سر به راه بودن و زندگی در رابطه «خداایگان و بنده» یا مرید و مراد که پذیرفتن رابطه ای استبدادی است هم «قانون پدر» را پذیرفتن و خود آمر به اخلاق و ارزش های سنتی بودن و هم در عین حال به رابطه ستمگرانه پادشاه و گدا، اغنیا و تهیدستان، قاضی و دزد، اعتراض داشتن. رضا براهنی در طلا در مس درست می گوید که پروین دنبال عدالتی است در داخل سیستمی که تیشه بر ریشه عدالت می زند.



● دکتر محمد صنعتی (عکس از محمد زابلی)

با توجه به آنچه گفتید آیا می‌توان خصلت «برانگیزاننده» و «برآشوبنده» نبودن

اشعار پروین را به همین خصوصیت رابطه دوگانه او با پدرش نسبت داد؟

رضا براهنی در همان کتاب طلا در مس می‌نویسد: «پروین زنی مطیع و فرمانبردار و عقیف و پاک و صمیمی است، ولی در عین حال سخت در بند دوگانگی خیر و شر، قوی و ضعیف، غنی و فقیر و پادشاه و گداست، انقلابی نیست، غریزی هرگز نمی‌تواند باشد.» (ص ۲۰۳). دکتر کراچی هم در مصاحبه‌ای با سایر محمدی (کتاب هفته، شماره ۷۲ - اسفند ۸۵) به گونه دیگری و به طور کلی معتقد است که «پروین در اهدافش یک ایده‌آلیست است ولی در روزمرگی‌هایش انسانی تقدیرگراست. اندیشه‌های دوگانه و متضاد دارد...»

این هم درست است و این تضاد را بیشتر می‌توان در رابطه با قدرت در او دید. در همان شماره کتاب هفته در مقاله «یگانه دوران» مطلبی هست خواندنی که ادعایی را که پروین نشان دربار را پس فرستاده زیر سؤال می‌برد: «در مورد دریافت نشان، عکسی از پروین در روزنامه ایران فردا، سال دوم، بهمن ۱۳۱۹، شماره یازده به چاپ رسیده که علی منصور رئیس الوزراء و اسماعیل مرآت هنگام اعطای نشان (به او) دیده می‌شوند.» اما ابوالفتح اعتصامی ماجرا را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کند. او می‌گوید: «در سال ۱۳۱۵ وزارت معارف پس از انتشار اولین طبع دیوان پروین و غوغایی که این دیوان برپا کرد، یک نشان درجه سه علمی برای او فرستاد. این نشان هرگز مورد توجه شاعر قرار نگرفت و یک بار هم آن را بر سینه پر معرفت خود نیاویخت» که حتی در گفته نقل شده از ابوالفتح اعتصامی هم در مورد پس فرستادن نشان چیزی نیامده ولی نویسنده (نصرالله حدادی) به این نتیجه‌گیری می‌رسد و می‌نویسد: «حرکت پروین برای دربار و درباریان گران آمد!» گرچه در ادامه‌اش می‌خوانیم که «این واکنش‌های پروین در برابر ارباب قدرت را به یاد داشته باشید و سپس در ذهن خود ترسیم کنید از دواج با یک سرهنگ پلیس سیاسی (رضاشاهی) را» که پسرعموی پدر او بود و شناخته شده؛ حالا چه پروین به خواست خود و با آگاهی همسر او شده باشد و چه پدر و برادر او را شوهر داده باشند فرقی نمی‌کند. هر دو نشانه احساس دوگانه نسبت به قدرت مسلط مرد است. از یک سو مطیع قدرت بودن و از سوی دیگر اعتراض به آن (گرچه موقرانه) نشانه احساس دوگانه شخصیتی وابسته است مانند آنچه هدایت در بوف کور و چوبک در انتری که لوطی‌اش مرده بود توصیف می‌کنند و من در تحلیل این دو قصه و در رابطه جوامع استبدادی با استبداد تحلیل کرده‌ام، این دوگانگی احساسی پروین را می‌تواند به پدرش نشان دهد.

در اینجاست که بین اندیشه و احساس آنچه ادعا می‌شود و آنچه به عمل درمی‌آید فاصله است، شعر پروین بیشتر از مقوله اندیشه است، چه عرفان باشد چه اخلاق و اندرز. حس و احساس و زندگی زیسته نیست، زندگی آرمانی است چه در مورد حس مادری باشد، یا اعتراض به جور و ستم و استبداد.

با توجه به تعریفی که یونگ از زنانگی و مردانگی دارد که اندیشه را وجه غالب در مرد و عواطف را وجه غالب در زن می‌داند. آیا می‌توان گفت شعر پروین به دلیل غالب بودن وجه اندیشگی شعری مردانه است؟

این حرف یونگ در واقع حرف جامعه مردسالار است. جامعه مردسالار همیشه این برجسب را به زنان زده که اینها عقل ندارند و بیشتر متکی به احساسشان هستند. یعنی اسطوره زن و مرد و نه واقعیت آنها، یعنی آنچه که براساس استعدادها و توانایی‌های بالقوه خود می‌توانستند باشند. خوب زنان اجازه فکر کردن نداشتند! فکر نمی‌کردند این یکی از نشانه‌های وابستگی است. من می‌گویم در جامعه ما حتی مردان هم اجازه فکر کردن نداشته‌اند. ما از زمان حافظ به بعد کدام فکر تازه را داشتیم؟ همه‌اش تکرار کلیشه‌ها بوده، اما همین هم از زنان دریغ می‌شد. اینکه بگویم چون یک زنی اندیشیده بنابراین مرد است، من فکر می‌کنم این به نوعی تحقیر کردن زن است حالا چه این حرف را یونگ گفته باشد چه ملک‌الشعرای بهار و چه عبدالحسین زرین‌کوب. یونگ از اسطوره‌های زن و مرد در جامعه مردسالار و محافظه‌کار زمان خود حرف می‌زند. شاید از آنچه بوده و نه آنچه می‌باید می‌بود. اما چرا پروین را ستایش کرده‌اند، علتش این است که پروین غالباً از موضع زنانه خودش حرف نمی‌زد، حرف‌های جهان مردسالار را تکرار می‌کرد. من به این نمی‌گویم اندیشه نو داشتن! این به نظم درآوردن باورهای آقایان در یک جهان مردسالار است. به گونه‌ای در کل دفاع از سیستم فرهنگی موجود است. گرچه به فساد و تباهی و زور و ستم هم ناخته باشد. تا زمانی که رابطه بر اساس رابطه «آقا و برده» و مرید و مراد است و پشت به زندگی و رو به مرگ حرف می‌زند، اعتراضش به زور و ستم هم پوچ می‌شود.

به این ترتیب اندیشه زنانه چگونه اندیشه‌ای است؟ یعنی اگر بخواهید اندیشه زنانه را از اندیشه مردانه متمایز کنید چه می‌گویید؟  
من طرفدار آن گونه عقاید فمینیستی که تلاش می‌کند از زنان مرد بسازد نیستم، یعنی

فکر می‌کنم من باید به عنوان یک انسان خودم را با تمام نیازها و ویژگی‌هایی که از ابتدای تولد با من هستند تجربه کنم و برای رسیدن به استقلال و تحقق توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه خود در برابر طبیعت بایستم. من باید در دوران کودکی، کودک باشم و این بخشی از دوران رشد من است، در دوران بزرگسالی هم باید بزرگسال باشم. اگر مرد هستم باید وجود خودم را به عنوان یک مرد تجربه کنم و این تجربه ابتدا یک تجربه فیزیکی است یعنی هر انسانی در وهله اول با بدنش به دنیا می‌آید نه با فکرش. نوزاد وقتی به دنیا می‌آید نمی‌تواند فکر کند و اصلاً زبان ندارد که فکر کند اما تمام نیازهای فیزیولوژیکش وجود دارد. بنابراین وقتی به زن و مرد هم فکر می‌کنم طبعاً نمی‌توانم این نیازها را انکار کنم و فقط به نیازهای اندیشگی یا نیازهای معنوی و اخلاقی بپردازم به این ترتیب وقتی از دنیای زنانه و مردانه حرف می‌زنیم داریم از دنیاها متفاوتی حرف می‌زنیم. وقتی مرد و زن خود را به عنوان فرد تجربه کردند من شخصی خود را زندگی کردند، آن وقت تفاوت‌های گفتمان زنانه و مردانه مشخص می‌شود. ملانی کلاین یکی از مهم‌ترین روانکاوان مؤلف ما بود، کسی بود که توانست روانکاوی فرویدی یا یونگی یا آدلری را که روانکاوی‌های مذکر بودند به طرف روانکاوی مؤنث سوق دهد و تعادلی به وجود آورد. در روانکاوی فروید می‌بینیم پدر و قانون پدر است که مرکزیت دارد، همین طور در روان‌شناسی تحلیلی یونگ، آبا و اجداد پدری است که تعیین‌کننده است اما یک مرتبه می‌رسیم به ملانی کلاین که می‌گوید بچه وقتی به دنیا می‌آید - چه پسر و چه دختر - اولین موجودی را که می‌شناسد مادر است. منظور نه مادر بیولوژیک که او را به دنیا آورده، بلکه مادری است که بزرگش می‌کند. اولین سنگ بنای شخصیتی ما به عنوان زن یا مرد توسط مادر گذاشته می‌شود، اما چرا این رابطه انکار شد؟! همزمان یا بعد از ملانی کلاین که پایه‌گذار یک روانکاوی مؤنث است کسانی مثل آنا فروید، کارن هورنای و تمام موج فیمینیسم قرار دارد که قطعاً بخشی از نگاهشان به ملانی کلاین است تا می‌رسیم به لوس ایریگاری. قطعاً این دو روانکاو به هیچ عنوان تفاوت‌های فیزیکی یا فیزیولوژیک زن و مرد را مثل گروه افراطی فیمینیسم‌ها انکار نمی‌کنند و به این جهت است که لوس ایریگاری می‌گوید زن و مرد متفاوتند و می‌باید هم متفاوت باشند و براساس این تفاوت می‌باید دنیای خودشان را بسازند اما این به آن معنا نیست که در تقسیم‌بندی امتیازات، فکر را به مردان و احساس را به زنان بدهند! جهان کنونی، بیشتر به تفاوت‌ها نظر دارد. برخلاف گذشته که بر شباهت‌ها و بر وحدت تأکید می‌کردند امروز بر تفاوت‌ها و بر کثرت تأکید می‌شود.

اما در مراجعه به تاریخ، زنانی را که توانسته باشند همتراز مردان در اندیشه پیش بروند نمی‌بینیم.

اگر منظورتان تاریخ خودمان است، به من بگویید در این چند قرن چند تا مرد داریم که اندیشه نو داشته باشند؟ اگر در مورد غرب بخواهیم بگوییم، در طی قرن بیستم که به زنان اجازه داده شد وارد دانشگاه شوند به تبع آن توانستند وارد عرصه‌های سیاسی، علمی و تحقیقی شوند و بعد در هر رشته‌ای زنانی را می‌بینیم که اثرشان به هیچ وجه کمتر از مردان نبوده است. من برای مثال از ملانی کلاین صحبت کردم که در مقابل کسی مثل فروید قرار دارد. البته فروید یک نابغه و یک تابوشکنی بود که جرئت و جسارت او را در روانکاوان بعدی نمی‌بینیم. من اصلاً کاری به درست یا نادرست بودن عقایدش ندارم، فقط دارم راجع به افرادی حرف می‌زنم که فرهنگ سازند و برای فرهنگ ساختن توانستند بدیهیات و تابوها را بشکنند تا بتوانند حرف نو بزنند و «فلک را سقف بشکافند و طرحی نو» دراندازند. وقتی به عرصه اندیشه سیاسی می‌آیید غولی مثل هانا آرنت را می‌بینید، در عرصه ادبیات قرن بیستم زنان قصه‌نویس و رمان‌نویسی هستند که به هیچ عنوان کمتر از مردان نیستند، مثلاً ویرجینیا وولف کمتر از کدام نویسنده غربی معاصر است؟ یا حتی در ایران در شعر نو می‌خواهید فروغ را در کنار چه کسی قرار بدهید؟ یا همین طور در شعر سنتی پروین اعتصامی را. پروین اعتصامی را می‌خواهید در کنار ملک‌الشعرا قرار بدهید؟ خوب خیلی تفاوت بارزی نمی‌بینیم. بنابراین، این‌که بگوییم ما در طول تاریخ چنین زنانی نداشتیم با این‌که از زمانی که اجازه داده‌ایم زنان وارد چنین عرصه‌هایی شوند (که به هفتاد سال هم نمی‌رسد) و این‌که طی این مدت چطور خودشان را نشان داده‌اند هماهنگی زیادی وجود ندارد. در واقع خلاف فرضیه ضعیفه، ناقص عقل بوده است.

می‌توان وضعیتی را تصور کرد که خودآگاهی به درجه‌ای برسد که فراتر از جنسیت قرار بگیرد و آیا اساساً اندیشه فارغ از جنسیت وجود دارد؟  
ببینید این سؤالی که می‌کنید با این فرض است که جنسیت چیز حقیری است.

نه. منظورم از فراجنسی بودن، هر دو جنس زن و مرد است نه صرفاً جنس زن.  
من فکر می‌کنم هیچ مؤلفی نمی‌تواند فراتر از ذهنیت خودش برود اما ذهنیت ما در

این قطعه را با سنگ نزار خودم سروده ام

انتر پیچ ادب پردین است	انید خاک سبیش بالین است
هر چه خواهر کنش شیرین است	گر چه جز مئی از ایام نند
سائز فاقه و یاسین است	حاجب آینه گفتار اردز
دل بی دوست دلی نیکین است	دوستان به که زور یاد کنند
سنگ بر سینه بسی سنگین است	خاک در دیده بر جان فرست
در که راه چشم حقیقت بین است	بینه این ستر و عبرت گیرد
آخرین منزل هستی این است	هر که با شرف و ناز پرسی
چون برین نقطه رسد میکن است	آدم هر چه تو انگر باشه
چاره بستیم و ادب بکن است	انه را آنجا که قفا حده کند
درد را رسم و ره دیرین است	زادن و کشش و پنهان کردن
فاطر را بسبب نیکین است	خرم آن کس که در این منته گاه

پرتال جامع علوم انسانی



واقع وابسته به تجربه‌مان است و تجربه هر انسانی در تمامیتش واقعیت‌های بیرونی و درونی فرد را شامل می‌شود. فیلسوفان یا عرفا علاقه داشتند انسانی را متصور شوند که فقط اندیشه است؛ ای برادر تو همه اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای. این نگاه که انسان فقط اندیشه است به اندازه همان نگاهی که می‌گوید انسان فقط مجموعه‌ای از نیازهای فیزیولوژیک است، افراطی و به دور از واقعیت است، تلاشی است برای انکار بخش فیزیکی یا بدنی و نیازهای حیوانی انسان. ولی من هم به دلیل تجربه پزشکی و هم به دلیل تجربه روانکاوی و روان‌شناسی اصلاً نمی‌توانم فکر کنم که انسان یا غریزه است یا اندیشه؛ به حقیقت یا در عالم واقع انسان مجموعه‌ای است از بدن و ذهن و فکر و اگر هر کدام اینها حذف شود بخشی از واقعیت انکار شده است. در واقع دیالکتیک بین بدن و ذهن است که انسان و جهان انسانی را به وجود می‌آورد، دیالکتیک بین طبیعت و فرهنگ است که جهان انسانی ما را به وجود می‌آورد یا اگر سیستمیک فکر کنیم کارکردهای مربوط به عوامل چندگانه بیرونی و درونی است که انسان را می‌سازد و یکی از این کارکردها اندیشه است، عاملی که کارکرد بسیار مهمی دارد و قرن‌هاست در جامعه ما انکار شده است. من به جامعه خودمان انتقاد دارم که قرن‌ها توده‌هایش از اندیشیدن گریخته و بیشتر به صورت غریزی زندگی کرده‌اند. البته شاید توده‌ها در اکثر جوامع به همین صورت اندیشه‌گریز باشند ولی بخش فرهنگ‌ساز جامعه معمولاً می‌اندیشد. مدتی پیش خبرنگاری از من سؤال کرد که فکر نمی‌کنید برخی رفتارها در جامعه ما عکس‌العمل سرکوب‌گرایی جنسی است؟ پاسخ من این بود که مگر توده‌ها معمولاً جز زندگی غریزی دارند - البته به جز اعتقاداتشان - یعنی به چیز دیگری که در نتیجه اندیشیدن به آن برسند می‌پردازند؟! تولیدات فکری ما تا به حال چقدر بوده؟ ما چقدر کتابخوان هستیم؟ وقتی شمارگان یک کتاب در یک جامعه ۷۰ میلیونی، هزار تاست آیا چنین جامعه‌ای می‌تواند بگوید به اندیشه توجه بارز داشته است؟ البته لایه یک کودک چند ماهه هم گونه‌ای اندیشه دارد، حیوانات هم لایه در حد اقلی می‌اندیشند ولی نه به آن گونه که یک انسان بالغ باید بیندیشد، تحلیل کند، قضاوت کند و تصمیم بگیرد و انجام دهد و یا اندیشه تولید کند منظورم این آخری است - نظریه‌پردازی، ابداع، اندیشه‌های نو - ما چقدر از این نظر در چند قرن گذشته جامعه‌ای خلاق داشته‌ایم؟ یا اینکه ما بیشتر زندگی غریزی داشته‌ایم؟ به این جهت هر مؤلفی که بخواهد تجربه واقعی خودش را بیان کند به ناچار بخشی از آن، تجربه جنسی یا جنسیتی است یعنی تجربه زن بودن و مرد بودن با تمام امتیازات و با تمام محرومیت‌ها و شادی‌ها و خشم‌ها و... است. با همه

اینهاست که ما می‌توانیم زنانگی و مردانگی را در شعر ببینیم. من وقتی به شعر اخوان ثالث یا شاملو نگاه می‌کنم کاملاً تفاوت‌های بارزش را با شعر سیمین بهبهانی یا فروغ فرخزاد می‌بینم بدون اینکه شاعر به زن بودن یا مرد بودن خودش اشاره کرده باشد و ما زمانی این را می‌فهمیم که آنچه روایت می‌شود در رابطه اوست با دیگران و جهان بیرونی. حالا اگر منظور شما این است که آیا فکری می‌تواند فراتر از این جنسیت برود آن وقت می‌گوییم آن فکر، فکری انتزاعی خواهد بود که از جهان انسانی که جهان رابطه‌هاست دور است، از جهان رابطه‌هایی که بدن‌ها و ذهن‌ها با هم دارند، ذهن دیگری و بدن دیگری.

### اما وجود دارد نه؟

بله. در واقع به عنوان یک امتیاز نمی‌گوییم که شعر پروین فراتر از جنسیت می‌رود، می‌گوییم شعر پروین اصلاً غیرجنسی است یعنی زنانگی و مردانگی در آن دیده نمی‌شود چرا که در غالب اشعار او هم احساس از ایده جدا شده و هم از رابطه‌های واقعی دور شده است.

### چرا چنین اتفاقی افتاده؟ می‌تواند مربوط به شرایط اجتماعی او باشد؟

بخشی مربوط به شرایط اجتماعی است و فکر می‌کنم بخشی مربوط به شرایط خود پروین بود و رابطه‌های او با خویشان نزدیکش. در شرح حال او می‌خوانیم که پروین با پسرعمویش ازدواج کرد و دو ماه بعد به دلیل این که او مردی شرابخوار و عیاش بود از او جدا شد. از طرفی پدر پروین تا قبل از ازدواج پروین، اجازه چاپ دیوانش را نمی‌دهد چون فکر می‌کند ممکن است مردم گمان کنند او برای دخترش دنبال شوهر می‌گردد چون در آن زمان مشهور بود که «دختر که رسید به ۲۰ باید به حالش گریست!» و پروین داشت به ۳۰ سالگی می‌رسید! اما پس از ازدواج اشعارش را چاپ می‌کند. در این که پدر پروین اعتصام‌الملک یکی از اشراف مهم آذربایجان بوده و خانواده او خانواده‌ای سنتی و پروین بسیار وابسته به این پدر، شاید تردیدی نباشد ولی به دلیلی که برای طلاق او گفته شده نگاه کنید: اولاً مگر پروین با غریبه ازدواج کرده یعنی نمی‌دانسته که پسرعمویش شرابخوار است؟ شاید این چندان قانع‌کننده نباشد. اگر این قدر دور و بیگانه بودند که اصلاً چنین انتخابی صورت نمی‌گرفت. چه اتفاقی می‌افتد که با اینکه پسرعمو فرد شناخته شده‌ای است بعد از دو ماه دیگر تحمل نمی‌شود؟ من فکر می‌کنم داستان

شراب‌خواری پسرعمو مثل همه ایرادهای محکمه پسندی است که معمولاً در این‌گونه موارد یعنی طلاق ارائه می‌شود. بحث من اصلاً این نیست که پسرعمو شراب‌خوار نبوده، حرفم این است که مشکلات دیگری هم احتمالاً وجود داشته مشکلات اساسی دیگری که در مورد پروین انکار شده است. یکی این‌که شاید پروین اصلاً بخش زنانه خودش را نمی‌پذیرفته است. آنچه را که من در شعرش می‌بینم بیشتر این است - این جنسیت انکار شده - مشکل را باید در آنجا دید. از حدود چهل و چند قصیده‌ای که در دیوان پروین هست - البته درست است که عرفانی است - اما مضمون بیشتر این اشعار در ذم زندگی دنیوی است، یعنی به زندگی پشت می‌کند، همه‌اش این است که این جهان، جهان کثیفی است، این تن زندان روح است:

بار و بال است تن بی تمیز      روح چرا می‌کشد این بار را  
 رهاییت باید رها کن جهان را      نگه‌دار ز آلودگی پاک جان را

برای کسی که با نگرش و مفاهیم عرفانی آشنا نباشد مضمون حاکی از نومیدی و یأس است و این‌که این زندگی ارزش زیستن ندارد. ما شعرای بزرگی داریم که لزوماً زندگی در این جهان را اهریمنی نمی‌دانند کسانی مثل سعدی و حافظ و مولانا زندگی این جهانی - وجود این جهان زمینی - را نیز جزو آفریده‌های خدا می‌دانند و آن را نفی نمی‌کنند. به زندگی هم توجه دارند گرچه چارچوب اصلی تفکر عرفانی این است که این جهان بد است ولی به نظر من در آن یک نوع تفکر دوگانه مدار ثنوتی زرتشتی نهفته است. در این تفکر ما دو جهان داریم که یکی جهان اهریمنی و زمینی است و یکی هم جهان اهورایی که غیرزمینی است - مینوی است - و جهان گیتی بد است و مینو خوب است. و می‌بینیم بخشی از عرفان ما هم همین را می‌گوید و البته عین این مسئله در دنیای غرب - در قرون وسطی - اتفاق افتاد. مسیحیت هم زندگی زمینی، جسمانی و مادی را نمی‌پذیرد انگار که اهریمنی است ولی کسانی مثل کشیش پترارک یا آبلارد آمدند و گفتند این جهان را هم خدا آفریده است چرا فکر می‌کنید که شیطانی است، بدن انسان را هم خدا آفرید! چرا نفی‌اش می‌کنید؟ این کفران نعمت نیست؟ این نفی خیر بودن آفرینش نیست؟ در واقع رنسانس با این تغییر در نگرش غربی‌های مسیحی نسبت به زندگی این جهانی پیدا شد.

#### خوب این تفکر به نوعی در خدمت قدرت هم بوده؟

حتماً همین‌طور است. وقتی کسی جهان را نفی کند دیگر انتظارات و مطالباتی هم ندارد. پروین در تمامی این قصاید مثل همان جهان مردانه عارفانه زمان مغولان و

تیموریان و شاهان مستبد دیگر شعر می‌گویند و جهان زمینی را نفی می‌کند و بدن را زندان روح می‌بیند یعنی نگاهش به بدن یک نگاه کاملاً منفی است. من در شعرهای پروین جنسیت نمی‌بینم و برایم این سؤال مطرح می‌شود که: اگر غیاب جنسیت در شعر پروین را در کنار ازدواج دو ماهه‌اش بگذاریم به چه جوابی می‌رسیم؟ نکته‌ای را از ملک الشعراء بهار خواندم که نوشته بود: «وقتی من با پروین صحبت می‌کردم، زمانی که از اشعارش تعریف می‌کردم هیچ نوعی عکس‌العملی در چهره‌اش نمی‌دیدم» و خوب لابد اینها همه به عنوان نجابت و حیای زنانه شناخته می‌شود اما فکر می‌کنم تفسیرهای دیگری هم دارد. صادق هدایت هم به گونه دیگری بدن و جنسیت را پلید می‌دید! او هم ازدواج نکرد. او هم به گونه دیگری شدیداً اخلاقی بود. پلیدی و فساد مردمان زمانه‌اش را رجالی می‌دانست! گرچه خلقت خود را نفی و انکار نمی‌کرد. بنابراین در مورد پروین هم باید در پی تفسیر دیگری باشیم.

### چه تفسیری؟

اشعارش بخصوص گفت‌وگوهایی که در شعرش هست و ارتباطی که بین اشیای بی‌جان برقرار می‌کند به ما نشان می‌دهد که او چقدر احساس تنهایی می‌کرده اما گویی جرئت درد دل کردن نداشته، همه‌اش تلاش می‌کرده عاقلانه حرف بزند، اخلاقی حرف بزند. من فکر می‌کنم پروین اخلاقی‌ترین شاعر ایرانی در طول تاریخ ادبیات ایران بوده است گفت‌وگوهای او جالب هستند ولی شعر او را از حالت تک‌آوایی به چندآوایی نمی‌رسانند انگار گفت‌وگوی درونی فردی تنهاست. ولی شکوه و شکایت نیست گفت‌وگو برای اثبات مسئله اخلاقی است. آیا او هیچ وقت گله و شکایتی از اطرافیانش داشت؟ اصلاً او دوستی داشت؟ شعرش این را نشان نمی‌دهد. شکایت‌ها کلی و غیرشخصی است مگر یکی دو شعر مثلاً:

ای گل، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی      جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی  
 رفتی به چمن لیک فقس گشت نصیبت      غیر از فقس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟

از شرح حالی که از او گفته می‌شود من این را می‌فهمم که انگار او تکرار کننده حرف‌های پدرش است، یعنی آدم در شعر پروین مرتباً صدای پدرش را می‌شنود شاید هم به این علت است که گفته می‌شود شعرش مردانه است، یعنی پدر حرف می‌زند و پروین آن را به نظم درمی‌آورد. او با پدرش گفت‌وگویی دارد که آن یکی (پدر) به دیگری (دختر) نصیحت می‌کند و دختر لااقل در ظاهر در بست او را قبول دارد، رابطه مرید و

# *A Nightingale's Lament*

Selections from the Poems and Fables of  
Parvin E'tesami (1907-41)

Translated from the Persian by  
Heshmat Moayyad,  
Professor of Persian Literature  
University of Chicago,  
and  
A. Margaret Arent Madelung

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



انتشارات مزدا

**mazdā publishers**

P.O. Box 136  
Lexington, KY 40501/USA

مراد است. برای اینکه این عمل تسهیل شود قاعداً باید این واسطه شعری جنسیت نداشته باشد وگرنه مشکل ایجاد خواهد شد یا که باید به یک بن بست ادیبی فکر کنیم و احساس گناه و در نهایت نفی جنسیت و یا ساده تر و سطحی تر؛ من اگر حرفی را بزنم و این حرف بخواهد از ذهن شما که خانم هستید بازگو شود یا شما باید جنسیت یا تمامیت هویتی تان را کنار گذاشته باشید یا این که من به گونه ای هویت جنسی ام یعنی بخشی از واقعیت خودم را کنار گذاشته باشم یا رابطه ما رابطه مرید و مرادی باشد که یکی در دیگری حل شده است مانند روابط عرفانی من نه منم، نه من منم.

### پس در نهایت، جنسیت در شعر تجلی پیدا می کند؟

در هر کار انسان تجلی پیدا می کند مگر این که جنسیت آن فرد یعنی آن عامل و فاعل، جایی دچار انسداد شده و به بن بست رسیده باشد.

### دخالت جنسیت در یک اثر هنری مثل شعر تا چه حد می تواند آگاهانه باشد؟

بخشی از آن می تواند آگاهانه باشد همان طور که بخشی از زندگی ما - به هر حال - آگاهانه است و بخش دیگرش و طبعاً بخش عمده اش، ناخودآگاه است. وقتی من از جریان اصلی وجودی خودم به دلیل القائات فرهنگی و اجتماعی یا به دلیل تابوها و ترسها و احساس ... منحرف می شوم آن وقت است که ناخودآگاه نقش عمده پیدا می کند. من فکر می کنم نفی کردن جنسیت برای پروین آنقدر تکرار شده بوده که - مثل یک تارک دنیا - اصلاً دیگر آن را حس نمی کرد نه این که نخواهد حس کند. این نفی جنسیت در وهله اول آگاهانه است اما وقتی تکرار شود غریزه انگار آتروفی پیدا می کند، یعنی تحلیل می رود و به جایی می رسد که دیگر اصلاً آن را احساس نمی کند. شاید بتوان گفت که پروین شاعر تارک دنیای شعر فارسی است. این حالت پروین را حتی در عرفای زن ایران به این شدت نمی بینیم، او را با رابعه عدویه مقایسه کنید. وقتی کتاب شعری که این قدر هم اخلاقی و عرفانی است قبل از ازدواجش به دلیل تابوهای فرهنگی و باورهای سنتی خانواده یا جامعه ایران اجازه چاپ پیدا نمی کند می توانید حدس بزنید که اگر قرار بود زنانگی اش در این شعر نمود پیدا کند آن وقت لابد به عنوان شناخته می شد. همان طور که در مورد فروغ این اتفاق افتاد و همچنین در مورد خیلی های دیگر. به همین جهت من فکر می کنم پناه بردن پروین به دیالوگ در شعر، پاسخی است به این نیاز؛ نیاز به یک رابطه با کس دیگر، رابطه برای زنی بسیار تنها و منزوی - شاید در خانه ای شلوغ و

پر رفت و آمد (به هر حال خانه یکی از اشراف مهم بوده است) - آنچه در شعر پروین به شدت حس می شود تنهایی زنی است که احساس های خود بخصوص جنسیت خود را سرکوب می کند تا معصوم و پاک باشد و مورد تایید پدری قدر قدرت، زنی اخلاقی و خیر - که نه تنها جنسیت را در خود کشته بلکه حتی خشم و خشونت را. یک مادر ترزای ایرانی! با این تفاوت که نمی تواند حتی از خانه پدری قدمی بیرون بگذارد. رابطه با اشیا، جالب ترین نکته ای است که می توان در مورد شعر پروین اعتصامی دید. رابطه با اشیا بی جان مثل نخود و عدس و پیاز و سیب و غیره کمی شاید یادآور گرایش رمان نو در دهه ۱۹۵۰ در غرب باشد که به توصیف اشیا می پرداختند و برای آن که رمان روان شناختی نباشد از انسان دور می شدند ولی در شعر پروین اشیا بی جان جان نمی گیرند، بارز نمی شوند، در حیات انسانی شاخص نمی شوند، بلکه به جای انسانی به مناظره می نشینند که جنسیتی ندارد و کسی به جنسیت آنها فکر نمی کند و آن را به پرشش نمی گیرد، به همه آنها می توان با ضمیر سوم شخص ارجاع داد که در زبان ما جنسیت ندارد. فقط پناهگاهی برای شاعری هستند که تنها و منزوی است و با اشیا رابطه برقرار می کند یا با مضامین انتزاعی و اخلاقی، هم برای جبران تنهایی و هم برای فرار از جنسیت. در خانه این پدر قدر قدرت، اشیا هستند که شروع به صحبت می کنند و پروین ترجمان گفت و گوی اشیا با یکدیگر می شود.

منتشر شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## رتال اعتراف من

### لئو تولستوی

ترجمه دکتر سعید فیروزآبادی

انتشارات جامی - خیابان دانشگاه - چهارراه وحید نظری - شماره ۱۶۲

تلفن ۶۶۴۰۰۲۲۳